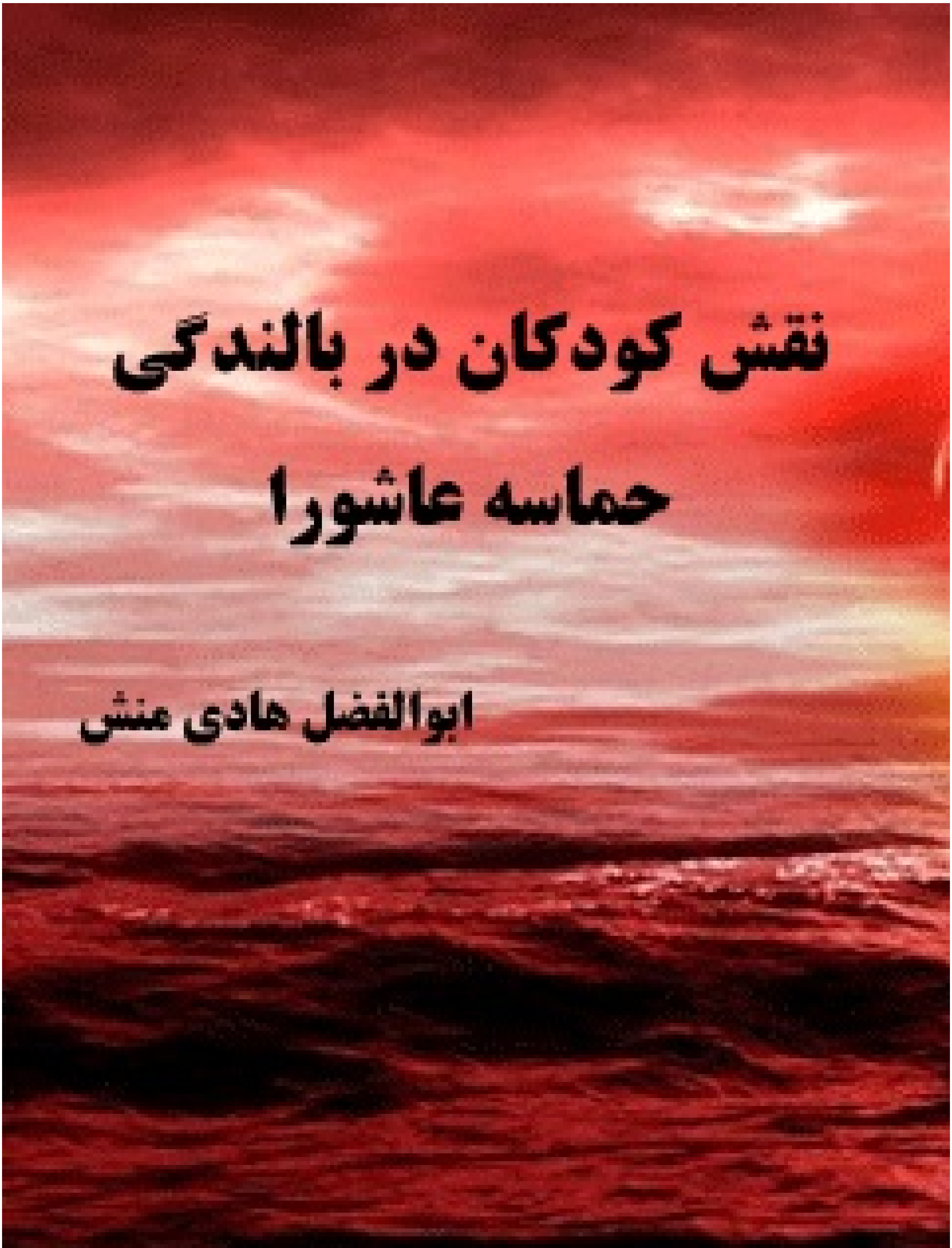


# نقش کودکان در بالندگی حماسه عاشورا

ابوالفضل هادی منش

بسم الله الرحمن الرحیم

# نقش کودکان در بالندگی حماسه عاشورا

نویسنده:

ابوالفضل هادی منش

ناشر چاپی:

مجله حوزه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# نقش کودکان در بالندگی حماسه عاشورا

## مشخصات کتاب

پدید آورنده : ابوالفضل هادی منش

ناشر : مجله حوزه

## مقدمه

حماسه شکوهمند روز دهم سال ۶۱ هجری، نگارینه ای از زیباترین طرح ها و نقش ها را در تاریخ حک نمود.

## حماسه از سرخی خون

برترین رادمردان خدا، خامه گرفت و دست نقاش چیره شهادت که از آستین بزرگ آموزگار آن، حضرت حسین(علیه السلام) بیرون آمده بود، بر

پرده کربلاـ در آن ساعتی که عقربه های آفرینش لحظه عروج را نشان می دادند، چشم نوازترین تصویر را به نقش کشید.منشور درخشنده عاشورا که تابناکی خود را از درخشش خورشید کربلا و ستارگانی که گرد منظومه آن نورافشانی می کردند. با عرفان و حماسه خود چراغ فرا راه بشر روشن نمودند که تا روز رستاخیز، راه آزاد زیستن و سربلند رهیدن را به بشریت نشان داد.در این رهگذر، هر یک از آزاد مردان و شیر زنان عاشورا، به سهم خود بر اعتلا و سربلندی این حماسه افزودند اما کربلا از حماسه

کودکانی که در این سفر جاودانه، هم پای ایثارگران و جانبازان عاشورا، چکامه حضور سرودند، خاطره ها بر لوح سینه دارد. کودکان بی گناهی

که طعمه آتش افروزی پست ترین آفریدگان خدا شدند. کودکانی که در جنگی نابرابر قربانی زراندوزی و زور مداری حریص ترین شغالان

بیشه طمع ورزی گشتند. کودکانی که در خون طپیدن پدران و برداران خود را پیش روی خویش دیدند، مبارزه با ستم و فریاد در برابر تفرعن را

آموختند و به پدران و برادران خویش اقتدا نمودند. آنان اگر چه نجنگیدند اما حضور و شهادتشان نقش مهمی در عزت و عظمت ابعاد قیام و

نیز شتاب بخشیدن در فروپاشی بنیان ظلم و استبداد در جامعه اسلامی گردید. عاشورا، بالنده ترین و پاکترین حماسه ای است که در خاطره تاریخ نقش بسته و تابناک ترین سرمشقی است که مادر فرتوت تاریخ آن را در

کتاب کهن خویش نگاشته است، اما نقش زیبایی را که کودکان عاشورا، بر این کتاب افزودند: نباید از یاد برد. هر یک نمادی بالنده بر این نگار

بودند که دختر خورشید کربلاـ حضرت رقیه(علیهاالسلام) بهانه ای به دست داد تا به دیگر کودکان سربلند عاشورا نیز اشاره ای بکنیم و نقش برخی

از آنان را در قالب نمادی از آموزه های بزرگ تربیتی که در دامان اهل بیت(علیهم السلام) فرا آموخته بودند، مورد بررسی قرار می دهیم.نماد مظلومیتشاید جانسوزترین ساعت واقعه عاشورا، لحظه ای است که امام فریاد بر می آورد: «هَل من ذاب یذب عن حرم

رسول الله ؛ آیا کسی هست

که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا یگانه پرستی هست که از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا به ما کمک کند؟ آیا کسی هست

که به امید آن چه خدا به او ارزانی خواهد داشت ما را یاری نماید؟»زنان پرده نشین، با شنیدن آوای مظلومیت امام، بر حال او و خود گریستند. آن گاه امام فرمود، کودک شیرخوار من علی(علیه السلام) را بیاورید.

سپس برای سیراب نمودن او که از تشنگی بی تاب شده بود رو به لشگر دشمن نمود و فرمود: ای مردم! اگر به من رحم نمی کنید به این کودک

رحم نمایید. در این لحظه تیری توسط حرملهٔ بن کاهل اسدی از سوی دشمن به سوی کودک پرتاب شد و کودک به شهادت رسید. امام فرمود:

خدایا! میان ما و این مردم که مرا دعوت کردند تا یاری ام کنند و به عوض ما را در خون می کشند خود داوری کن۱ امام خون او را به آسمان پاشید

و گفت: [خدایا] این که تو این صحنه ها را می بینی تحمل بر من آسان می شود.۲ امام از اسب پیاده شد و بدن بی جان کودک تشنه را پشت

خیمه ها برد و با غلاف شمشیر، قبری کوچک حفر نمود و او را دفن کرد.۳این صحنه یکی از دردناکترین لحظات روز عاشوراست و این نوزاد کوچک امام، گویاترین سند مظلومیت در پهنه کربلاست. آن سان که با

شهادت خود این مظلومیت را به اثبات می رساند. چرا که در هیچ آئینی، خواه آسمانی باشد و خواه غیر آسمانی، نوزاد شیرخوار هیچ گناهی

ندارد که کسی بخواهد با او دشمنی کند و یا او را بکشد و در هیچ نقطه ای از هستی و هیچ اندیشه ای کشتن نوزاد بی گناه را بر نمی تابد. از این رو

با کشته شدن طفلی تشنه، که توان هیچ گونه دفاعی از خود نداشت. حجت بر دشمنان امام و عدم رستگاری آنان تمام شد و شهادت علی

اصغر(علیه السلام) با این وضع دلخراش خونخواری دشمنان و مظلومیت بی شائبه عاشورائیان را به اثبات رسانید.نماد دفاع از حق و حقیقتدر واپسین لحظه های نبرد بین امام و دشمن، در صحنه ای که امام آخرین رمق های خود را از دست می دهد، شمر بن ذی الجوشن به همراه

گروهی پیاده برای به شهادت رسانیدن امام وارد گودال قتلگاه می شوند. در بین کودکان حرم، فرزندی از امام مجتبی(علیه السلام) به نام عبدالله

اصغر بن الحسن (علیه السلام) وجود داشت که سن او را ۸ یا ۹ سال ذکر نموده اند و مادرش رَملهٔ دختر سلیل بن عبدالله بجلی بوده است.۴ او با دیدن

این صحنه به سوی امام دوید. امام به خواهرش حضرت زینب (علیهاالسلام) فرمود: او را نگهدار. اما آن کودک شجاع برای دفاع از جان عمو، به

طرف میدان نبرد دوید و خود را به امام رساند و گفت: به خدا قسم، هرگز از عمویم جدا نمی شوم.۵ بحربن کعب، با شمشیر به سوی امام حمله برد ولی عبدالله گفت: می خواهی عموی مرا بکشی؟ و دست خود را جلوی ضربه شمشیر او

گرفت. دست عبدالله قطع گردید و از پوست آویزان شد. کودک فریاد زد: مادر، به فریادم برس. امام او را در آغوش کشید و

فرمود: پسر برادرم!
صبر کن و شکیبا باش تا تو هم به دیدار نیاکان وارسته ات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، علی (علیه السلام)، حمزه و جعفر و پدرت حسن
(علیه السلام) بشتابی. سپس دست به دعا برداشت و عرض کرد: خداوندا! باران رحمت آسمان و برکت زمین را آن ها دریغ دار... .
۶در این هنگامه، حرمله بن کاهل تیری به سوی او پرتاب کرد و عبدالله را در آغوش امام به شهادت رساند.۷عبدالله که از کودکی در دامان عموی خود امام حسین (علیه السلام) پرورش یافته بود، به خوبی دفاع از حق را فرا گرفته و در برهه ای که حق و
حقیقت زیر گام های ناجوانمردی خرد می شد، سفری را با امام به سوی دشت کربلاـ آغاز نمود و در هنگامه ای که خورشید حقیقت در پس
ابرهای تیره ظلم و بیداد پرتوافشانی می کرد. به آفتابِ حق و حقیقت پیوست. نماد معرفت و شناخت از جمله تربیت های راهبردی پیشوایان معصوم (علیهم السلام) نسبت به فرزندان خود، ارتقاء سطح معرفت و بینش عمیق دینی آنان بوده
است، به گونه ای که جاودانگی قیام عاشورا را در برخی جنبه ها، می توان مرهون خطبه ها و سخنرانی های آتشین امام سجاد (علیه السلام)، حضرت
زینب (علیهاالسلام) و دیگر زنان و کودکان دانست. این سخنرانی های کوبنده و افشاگرانه که از زلال معرفت و بینش آنان سرچشمه می گرفت، گام
مؤثری در پاسداشت مبارزات نظامی و سیاسی شهیدان کربلا به شمار می رود و به عنوان مکمّلی در به ثمر رسیدن اهداف قیام امام حسین
(علیه السلام) قلمداد می شود. در مجلس یزید، آن جا که می رفت خطبه های روشن گرانه امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (علیهاالسلام) پرده از چهره منحوس یزید
بردارد و بنیان حاکمیت فاسد او را فروپاشد، یزید عصبانی شده و با مشورت حاضران، تصمیم به قتل امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب
(علیهاالسلام) می گیرد، با کمی دقت در تصمیم خود، این کار را ضامن رسوایی خود یافته و از کشتن آنان صرف نظر می کند.۸ او دچار اشتباهی
بزرگ شده بود و می پنداشت که اگر امام سجاد (علیه السلام) و زینب (علیهاالسلام) را به قتل برساند ندای اناالحق عاشوراییان خاموش می شود اما
هرگز نمی پنداشت که کودکان آنان نیز زلال معرفت را از سرچشمه آن نوشیده اند و همان سان که پدران شان بزرگ ترین آموزگاران بشر
هستند، کودکان آنان نیز برترین شاگردان مکتب آنان می باشند. وقتی یزید به واسطه مشورت حاضران و مشاوران، تصمیم به کشتن امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (علیهاالسلام) گرفت اما سپس
دست شست و آنان را ساکت نمود، امام باقر (علیه السلام) که حدود چهار سال داشت به سخن آمد و با چند جمله آتش عصبانیت را که پدرش امام
سجاد (علیه السلام) به جان یزید انداخته بود، دوباره روشن کرد به گونه ای که زخمِ التیام نیافته یزید از تندی کلام آتشین امام سجاد (علیه السلام)،
دوباره سرباز نمود. امام باقر (علیه السلام) فرمود: مشاوران تو برخلاف مشاوران فرعون نظر دادند زیرا آنان در مقام مشورت با

فرعون درباره

موسی و هارون گفتند: أَرجِه وَ أخاهُ وَ أرسِل فِي المَدائِنِ حاشِرِينَ؛۹ (و به فرعون) گفتند: او و برادرش را بازدار، و گردآورندگان را به شهرها

(دنبال جادوگران) بفرست. اما مشاوران تو نظر به قتل ما دادند که البته بی علت هم نیست. یزید با چشمانی گرد شده از شگفتی چنین معرفتی

در این کودک پرسید: علت آن چیست؟ امام باقر (علیه السلام) فرمود: آنان فرزندانی پاک و حلال بودند و از درک کافی برخوردار. اما مشاوران تو

نه آن درک را دارند و نه فرزندان حلالی هستند زیرا پیامبران و فرزندان آن ها را فقط ناپاکان می کشند [که نظر به چنین کاری دادند]. یزید با

شنیدن این سخن کوتاه و رسا، آبروی خود را رفته یافت و به ناچار سکوت کرد.۱۰نماد ظلم ستیزی یزید گر چه به سختی تلاش می کرد تا با به کارگیری حربه ای، برای یک بار هم که شده، اسیران کربلا را مغلوب خود سازد اما هر بار به

گونه ای غیر قابل پیش بینی ناکام می ماند. اهل بیت را خارجی می خواند و دستور داد اهل بیت را تحقیر کنند و شهر را آذین بندند؛ شکست

خورد. زیرا اسرا در ارتباط مستقیم با مردم قرار داد و امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (علیهاالسلام) ولی آنان خود را معرفی کردند و گفتند که

خاندان پیامبرند و در قرآن آیاتی در شأن آنان وجود دارد.۱۱ به حربه افتخار متوسل شد و به سان سرداران پیروز اسیران را در مجلس شراب

وقمار و عیاشی فراخواند ؛ و با بزرگی و تکبر با آنان سخن گفت ؛ اما باز هم شکست خورد زیرا هر چه گفت، پاسخ از آیات قرآن شنید و پیش

سفیر روم رسوا گردید و به ناچار دستور به قتل سفیر داد.۱۲ با خود گفت در مجلس که نشد بهتر است بر مردم فخر فروشی کنم؛ سر بریده اما را

بر بالای کاخ خود نصب کرد ؛ و بار دیگر طعم تلخ شکست در کامش ریخته شد؛ همسرش هند پرسید این سر کیست و هنگامی که دانست سر

مولایش حسین (علیه السلام) است با موی باز به داخل کاخ دوید و یزید را برآشفته ساخت و یزید عبا از دوش خود برداشت و بر سر زنش

انداخت.۱۳ گفت از درِ گفتگو و منطق وارد شوم ؛ نتیجه تغییری نکرد. دستور داد امام بالای منبر برود و برای مردم صحبت کند. دید خود زمینه

رسوایی خویش را فراهم آورده و سخنان شیوا و رسای امام دارد همگان را بیدار می نماید، به ناچار دستور داد مؤذن اذانی دروغین بگوید تا

امام مجبور شود سخن خود را قطع کند.۱۴ همه تیرهایش به سنگ می خورد؛ مدام شکست پشت شکست. این بار تصمیم گرفت تا گناه قتل شهدای کربلا را به دیگران بیندازد و این

گونه دست به عوامفریبی بزند. گناه قتل امام حسین علیه السلام و یارانش را به گردن عبیدالله انداخت و اذعان داشت که آنان خودسرانه دست به

چنین جنایتی زده اند و او تنها دستور به ستاندن بیعت از امام داده بود.۱۵ اما انتشار این خبر را هم موجب از بین رفتن شکوه و جلال خود

می دیـد. پس چه بایـد می کرد؟ بهتر دیـد از راه درست و اظهار همـدردی وارد شود و وانمود کنـد که گذشـته ها را بایـد فراموش کرد. او که فکر

می کرد راه حلی بکر و مؤثر به ذهنش آمده است برای عوض کردن فضا و ایجاد فضایی عاری از تشـنج ـ لااقل برای خود ـ پسـرش خالد را

فراخواند و رو کرد به یکی از کودکان که «عمربن الحسن علیه السـلام»، فرزند دیگری از امام مجتبی (علیه السـلام) بود و با لبخندی مرموز به او گفت: با

پسـر من کُشتی می گیری؟ آن فرزنـد خردسـال امـام مجتبی (علیه السـلام) که هرگز خـاطره شـهادت برادران، عمو و دیگر اعضـای خانواده اش را از یاد

نبرده بود، با بغضـی سنگین در گلو، کوبنده پاسخ داد: ولکن إعطنی سکّینا و اعطه سکّینا ثم اقاتله؛ نه [چرا کُشتی بگیریم] بهتر است خنجری به

من و خنجری نیز به او بدهی تا با هم بجنگیم. یزید از این پاسخ یکّه خورد و زیر لب غرّید:

شِنْشِنَةٌ اَعرِفُها مِن اَخْزَمَ

هَل تَلِدُ الحَیَّةَ اِلّا الحَیَّةَ؟

این خوی و عـادتی است که از اخزم آن را سـراغ دارم. آیـا مـار جز مـار می زایـد.۱۶آری، این بـار نیز سـیاست هـای عوام فریبانه و مزوّرانه یزید با شکست روبه رو گردید و ظلم ستیزی فرزندی از خاندان اهل بیت (علیهم السلام)

او را در دستیـابی بـه اغراض پلیـدش ناکـام گـذاشت. نمـاد ایسـتادگی و جانفشـانی خـوش رنـگ ترین نگـار عـاشورا، ایسـتادگی و جانفشانی آنان است که از ساعتی که صدای زنگ شتران از مدینه بلند شد

## در پرده حماسه

عاشورائیان ظاهر گردید و از آغاز سـفر بر سرلوحه قلبشان نقش بست. امام حسین (علیه السلام) به آنان می فرمود: صَبراً بنی الکِرام! فَمَا المَوتُ الاّ

قَنطَرَهٔ تَعبُرُ بِکُم عَنِ البُؤسِ وَ الضَّرّاءِ اِلَی الجِنانِ الواسِـعَهِٔ و النَّعیمِ الدّائِمَـهِٔ؛ ای بزرگ زادگان! پایـداری کنید که مرگ تنها پلی است که شما را از رنج

و سـختی به سوی گسـتره بهشت و جـاودانگی نعمت هـا رهنمون می شود.۱/۱۷عاشورائیان دریافته بودنـد که ایسـتادگی و پایمردی است که آنان را جاودانه می کند. این گونه است که در پرده عاشورا، هر یک رنگی از

چشم نوازترین پـایمردی ها را در نقش می آورنـد و سـهمگین ترین تازیانه های نیستی را بر سـینه فکار خویش می خرنـد و هر آن، برافروخته تر

می شونـد، تا به هستی چنگ زنند. تشـنگی بی تابشان نمی کند، زخم شمشیر و نیزه ها، به زمین شان در نیندازد، سوگ عزیزان، به فریادشان

نمی آورد، و سـنگدلی دشـمن و تنهایی در بیابان. غبار از حقـد و حقارت بر سـیمای شان نمی نشاند؛ آمده اند که فنا شوند تا به بقا برسند که

«لِيَرْغَبُ المَؤمِنُ فِی لِقَاءِ اللّهِ.»۲/۱۷ عجب رازی در این رمز نهفته است؛ کربلا آمیزه کرب است و بلا. و بلا افق طلعت شمس اشتیاق است. و آن

تشنگی که کربلائیان کشیده اند. تشنگی راز است. و اگر کربلائیان تا اوج آن تشنگی ـ که می دانی ـ نرسند. چگونه جانفشان سرچشمه رحیق

مختوم بهشت شود؟ آن شراب طهور که شنیده ای بهشتیان را می خورانند، میکده اش کربلاست و خراباتیانش این مستانند که این چنین بی سر

و دست و پا افتاده اند. آن شراب طهور که شنیده ای، تنها تشنگان راز را می نوشانند و ساقی اش حسین (علیه السلام) است، حسین (علیه السلام) از

دست یار می نوشد و از دست حسین (علیه السلام).۱۸می جنگیدند ولی سرودند:

صبراً علی الاسیاف و الأسنّة

صبراً عَلَیها لدخول الجنّة

صبر بر ضربه شمشیر و نیزه ها می کنم، صبر تا به واسطه آن وارد بهشت شوم.۱۹این ویژه آنانی بود که جنگیدند و صبر بر ضربه شمشیر را زبان جانفشانی و ایستادگی خود کردند. اما، ایستادگی و جانفشانی خلاصه در

شمشیر به دستان عاشق نمی باشد، گروهی دیگر نیز بودند که وسعت سینه و صبر جگرسوز را ترجمان عشق خود کردند و بردبارانه ایستادند و

ظرف وجود خود را از شکیبائی پر کردند و آن گاه که ظرف لبریز از شکیبایی و بردباری شان شد، فنا یافتند وبه بقا دست یازیدند. آنان که

ضربه های دردناکِ خنجر دیدن و دم بر نیاوردن، را به جان خریدند و در سکوت و صبر معنا شدند. شمشیر برنده، سنخیتی با گوشت دست

آدمی ندارد؛ می دَرَد و پاره می کند. اما سخت تر از ضربه شمشیر هم هست و آن فراق دیدن و آه نکشیدن است ؛ پرپر شدن عزیزان دیدن و کمر

خم نکردن است ؛ ناسزا شنیدن و پاسخ نگفتن است؛ تهمت خوردن و تسلیم نشدن است ؛ خارجی خوانده شدن و قرآن خواندن است؛ سر دلبر

بر نی دیدن و استوار ایستادن است؛ چوب بر لب و دندان معشوق دیدن و زاری نکردن است؛ سر بریده در طشت طلا دیدن و گلایه نکردن

است؛ سر دلدار خاکستری دیدن و بغض فروخوردن است و سر بریده پدر در آغوش گرفتن و خنده دیدار کردن است. شیخ صدوق می نویسد:یزید دستور داد اهل بیت امام حسین(علیه السلام) را به همراه امام سجاد(علیه السلام) در خرابه ای زندانی کنند. آن ها در آن جا نه از گرما در امان

بودند و نه از سرما؛ به گونه ای که بر اثر نامناسب بودن آن محل و گرما و سرمای هوا، صورت های شان پوست انداخته بود.۲۰در میان ناله و اندوهِ بانوان رها شده از زنجیر ستم، کودکان مظلومی به چشم می خوردند. آنان در حالی که گرسنه بودند، هر روز عصر با

لباس های کهنه جلوی در خرابه صف می کشیدند و مردم شام را که دست کودکان شان را گرفته بودند و با آذوقه به خانه های شان برمی گشتند،

غریبانه تماشا می کردنـد و آه حسـرت می کشـیدند. دامان عمه را می گرفتنـد و می پرسـیدند: «عمه! مگر ما خانه نداریم؟ پدران ما کجا هستند؟»

حضـرت زینب (علیهاالسـلام)نیز برای تسـلای دل کوچک و غم دیـده آنان می فرمود: «چرا عزیزانم! خانه شـما مدینه است و پدران تان به سفر

رفته اند.»۲۱نگاشـته انـد در یکی از شب های اقامت اسیران کربلا در خرابه شام، رقیه (علیهاالسـلام)پـدرش را در خواب می بیند و پریشان از خواب

برمی خیزد. او گریه کنان می گویـد: من پـدرم را می خواهم! هر چه اهل خرابه خواسـتند او را ساکت کننـد، نتوانسـتند. داغ همه از گریه او تازه تر

گردیـد و همـه به گریه و زاری پرداختنـد.مأموران خرابه پرسیدند: چه خبر شـده است؟ گفتنـد: دختـر خردسـال امـام حسـین(علیه السلام)پدرش را خواب دیده است و او را می خواهد.

آنـان سـر بریـده حضـرت را در درون طبقی نهادنـد و روی آن را بـا پـارچه ای پوشاندنـد و جلـوی او گذاشـتند. شـدت ضـعف و گرسنگی، کودک را به

توهّم انـداخته بود. او گریه می کرد و می گفت: من که غـذا نخواسـتم؛ من پـدرم را می خواهم. مأموران گفتنـد: این پـدرت است. وقتی رقیه

(علیهاالسـلام)روپوش را کنار زد، سر بریده پدر را به سـینه چسـباند و دلسوزانه می گفت:«یَا اَبَتَاه! مَن ذَا الّذِی خَضَبَکَ بِدِمَائِکَ؟ یَا اَبَتَاه! مَن ذَا الَّذِی قَطَعَ وَرِیدَکَ؟ یَا اَبَتَاه! مَن ذَا الَّذِی اَیتَمَنِی عَلی صِغَرِ سِنِّی؟ یَا اَبَتَاه! مَن بَقِیَ بَعدَکَ

نَرجُوهُ؟ یَا اَبَتَیاه! مَن لِلیَتِیمَـةِ حَتَّی تَکبرُ؟ یَا اَبَتَاه! مَن لِلنِّسَاءِ الحَاسِـرات؟ یَا اَبَتَاه! مَن لِلاَرَامِلِ المُسبَیَاتِ؟ یَا اَبَتَاه! مَن لِلعُیُونِ البَاکِیَاتِ؟ یَا اَبَتَاه! مَن

لِلضَّایعَاتِ الغَرِیبَاتِ؟ یَا اَبَتَاه! مَن لِلشُّعُورِ المَنشُورَات؟ یَا اَبَتَاه! مَن بَعـدُکَ؟ وَا خَیبَتَاه مِن بَعـدِکَ، وَا غُربَتَاه! یَا اَبَتَاه! لَیتَنِی لَکَ الفِدَاءُ! یَا اَبَتَاه! لَیتَنِی

قَبلَ هَـذَا الیَومِ عُمیَاءٌ! یَا اَبَتَاه! لَیتَنِی تَوَسَّدتُ التُّرَابِ وَ لا اَری شَـیبَکَ مُخضَـباً بِالدِّمَاءِ»۲۲ ای پدر! چه کسـی صورتت را با خون سـرت رنگین کرد؟ چه کسی رگ های گلویت را برید؟ چه کسی مرا در این خردسالی یتیم کرد؟ چه

کسی بانوان را در پناه خود می گیرد؟ چه کسی زنان بیوه شده را آشیان می دهد؟ چه کسی اشک از چشم های اشک بار پاک می کند؟ چه کسی

زنـان آواره را مـأوا می دهـد؟ چـه کسـی موهـای پریشـان مـان را می پوشانـد؟ پس از تـو که... وای بر خـواری پس از تـو؟ وای از غریبی!کاش پیش از

دیـدن این روز کور می شـدم! کاش چهره در خاک می بردم و محاسن تو را خونین نمی دیدم.سپس آن قدر گریه کرد تا از هوش رفت و ناله اش برای همیشه خاموش گردید. صدای گریه بالا گرفت و مصیبتی دیگر بر دل داغدار

اهل بیت نشست و این گونه واپسین شبِ زنـدگانیِ کوتاه فرشته غم، با غصه سپری شـد و بدن مجروح و سـتم دیده او را در همان خرابه به خاک

سپردنـد. او روز اول صـفر بـه آن ویرانـه آمـد و پس از چهـار شـب، در پنجـم صـفر سـال ۶۱ هجری، بـه سـوی پـدر شـهیدش پر کشید.۲۳طاهر دمشقی که از ندیمان دربار یزید بود و شب ها، او را با شعر و داستان گویی سرگرم می کرد، درباره رخدادهای شب وفات حضرت

رقیه (علیه السلام)می گوید: «آن شب من پیش یزید بودم. او به من گفت: «طاهر! امشب از ترسِ کابوس های وحشتناک، قلبم به تپش افتاده است. سرم را روی زانویت بگذار و فجایعی را که من در گذشته کرده ام،

## برایم تعریف کن

من سرش را روی زانو گذاشتم و از گذشته سیاهش برای او گفتم. تا این که پس از ساعتی به خواب رفت. ناگهان دیدم از خرابه، صدای

شیون و ناله می آید. او در خواب بود و من در اندیشه جنایت های او که نگاهم به تشت طلایی افتاد که سر حسین (علیه السلام) در آن قرار داشت.

گویا دیدم سر بریده، لب هایش به حرکت درآمد و گفت: «خداوندا! اینان، فرزندان و جگرگوشه های من هستند که این گونه از دنیا می روند.»چون این منظره را دیدم، حالتی از ترس و غم در دلم افتاد که ناخودآگاه اشکم جاری شد. یزید را رها کردم و به بالای کاخ آمدم. صدای گریه

لحظه به لحظه بیشتر می شد. از بالای بام به درون خرابه که کنار کاخ بود، نگاه کردم؛ دیدم خرابه نشینان دورِ دخترکی را گرفته اند و خاک بر سر

می ریزند و به شدت گریه می کنند. یکی از آن ها را صدا زدم و پرسیدم: چه خبر شده است؟ گفت: «دختر امام حسین (علیه السلام)، پدرش را در

خواب دیده است و اکنون از خواب پریده و پدرش را از ما می خواهد».پس از دیدن این صحنه دردناک، پیش یزید برگشتم. دیدم او هم خواب زده شده است و با حالتی عجیب، به سر بریده نگاه می کند و از

شدت ترس و ناراحتی، دندان هایش را بر هم می ساید و به خود می لرزد. دوباره از سر بریده ندایی برخاست و این آیه را تلاوت کرد: «وَ سَیَعْلَمُ

الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُون»۲۴و به زودی کسانی که ظلم کردند، خواهند فهمید که به چه جایگاهی داخل خواهند شد.ترس بر وجود یزید چیره گشته بود. در همان حالت ناراحتی از من پرسید: «این صدای گریه از کجاست؟» جریان را برای او گفتم. با

عصبانیت فریاد کشید: «چرا سر پدرش را نزد او نمی برید؟» نگهبانان بی درنگ سر را درون طبقی گذاردند و به خرابه آوردند. دخترک با دیدن

سر بریده پدر آن قدر گریست که جان داد.»۲۵به خوبی روشن است که یزید در این ماجرا قصد تسلّی خاطر اهل خرابه را نداشته، بلکه با این کار می خواست آنان را به یاد مصایب شان

اندازد و آنان را بیشتر آزار دهد.و این ها همه، ضربات تازیانه روزگاری غربت، بر بدن مجروح و نازک تر از گل دختری سه ساله است. بدنی که هر کبودی اش، خاطره ای

از داغی جگرسوز است و سند گویایی بر عشقی عالم افروز؛ کتابی که تازیانه بر آن مشق نوشته بود و خار مغیلان، پاورقی اش زده بود؛ کتابی که

کتاب سال نه، کتاب قرن نه، کتاب تاریخ شده بود؛ کتابی برگزیده در ایستادگی و جانفشانی ؛ کتابی به وسعت عاشورا. می گویند رقیه (علیهاالسلام)

در قاموس تاریخ معنا ندارد! چه غم که رقیه (علیهاالسلام) در لغت نامه سترگ عشق و عاشورا، غمّازترین است.

## پی نوشت ها

۱ـ شیخ عباس قمی، نفس المهموم، تهران، مکتبهٔ الاسلامیهٔ، ۱۳۶۸ ه. ق ،ص ۲۱۶.۲ـ ابوالقاسم، ابوالحسن بن سعد الدین، ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه. ق ،ص ۱۶۸.۳ـ احمدبن علی بن ابی طالب الطبرسی، الإحتجاج، قم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ه.ق، ج ۲، ص ۱۰۱؛ آغابن عابد الشیروانی، اکسیر العبادات فی اسرار

الشهادات، بحرین، شرکهٔ المصطفی للخدمات الثقافیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه. ق، ج ۲، ص ۷۶۲.۴ـ محمدبن جریر طبری، تاریخ الطبری، مصر، دارالمعارف، ۱۹۶۰ م، ج ۵، ص ۴۶۸؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، بیروت، دارالمعرفهٔ، بی تا، ص ۸۹.۵ـ نفس المهموم، ص ۲۲۴. ۶ـ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۰؛ مفید، محمدبن محمد، الارشاد، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ ه. ش، ج ۲، ص ۱۶۵. ۷ـ همان، ص ۴۵۱. ۸ـ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، قم، انتشارات هجرت، چاپ هشتم، ۱۳۷۴ ه. ش، ج ۱، ص ۷۹۷. ۹ـ اعراف/ ۱۱۱. ۱۰ـ منتهی الامال، ج ۱، ص ۷۹۸؛ ابوالحسن علی بن الحسین السعودی، اثبات الوصیهٔ، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۴۳ ه. ش ،ص ۳۱۹. ۱۱ـ محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۴۵، ص ۱۲۹ . ۱۲ـ ر:ک، همان، ص ۱۴۱ . ۱۳ـ ر:ک، همان، ص ۱۴۰؛ موفق بن احمد الخوارزمی، مقتل الحسین (علیه السلام) للخوارزمی، قم، مکتبهٔ المفید، بی تا، ج ۲، ص ۷۴. ۱۴ـ مقاتل الطالبین، ص ۱۲۱. ۱۵ـ عبدالرحمن بن علی ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه. ق، ج ۵، ص ۳۴۰ ؛ منتهی الامال، ج ۱، ص

۸۱۴. ۱۶ـ سید محسن امین عاملی، اعیان الشیعهٔ، بیروت، دارالمتعارف للمطبوعات، بی تا، ج ۱، ص ۶۱۲ ؛ سید محسن امین عاملی، لواعج الاشجان، قم، منشورات مکتبهٔ

بصیرتی، بی تا، ص ۲۳۸ ؛ فرهاد میرزا، قمقام زخّار و صمصام بتّار، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۷۷ ه. ق، ص ۵۷۸ ؛ احمدبن داود ابن قتیبهٔ الدینوری، اخبار الطّوال،

بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه. ق، ص ۳۸۶؛ اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۲۲۴. ۱/۱۷ـ نفس المهموم، ص ۱۵۳. ۲/۱۷ـ ابوجعفر محمدبن علی، ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، بی تا، ج ۳، ص ۲۲۴، بحاالانوار ج ۷۵، ص ۱۱۷. ۱۸ـ سید مرتضی آوینی، فتح خون، تهران، کانون فرهنگی و هنری ایثارگران، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ه .ش، ص ۵۶. ۱۹ـ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۱. ۲۰ـ الشیخ الصدوق، الامالی، نجف، مطبعهٔ الحیدریهٔ، ۱۳۸۹ ه . ق، مجلس ۳۱، حدیث۴؛ قمقام زخار، ص ۵۷۰؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰. ۲۱ـ ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعهٔ، تهران، دار الکتب الاسلامیهٔ، بی تا، ج ۳، ص ۳۰۹.۲۲ـ نفس المهموم، ص ۲۹۰.۲۳ـ عمادالدین محمدبن علی الطبری، کامل بهائی، قم، مؤسسه طبع و نشر، ۱۳۳۴ ه .ش، ج ۲، ص ۱۷۹؛ ریاحین الشریعهٔ، ج ۲، ص ۳۰۹؛ منتهی الامال، ج ۱، ص

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف ) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹